

نگاهی گذرا بر ایل قشقایی

(تاریخ، فرهنگ، فولکلور و...)

پری رخ حضرتی یادکوری

نگاهی به ایل قشقایی

حدود هفت قرن قبل گروهی از ترکان اغوز (غز) که در مناطق شمالی آذربایجان و در حد فاصل دریاچه ارومیه و وان و... و نواحی ایروان و نخجوان پراکنده بودند تحت شرایط سخت ظلم و ستم کوچانده و تبعید شدند. این گروه در استان شمالی، غربی و مرکزی و تعدادی هم به جنوب ایران وارد شده و در اواخر حکومت صفویه جمعیت ایلی منسجمی را تشکیل دادند و تحت رهبری یک ایلخانی، ایلی بزرگ و سسسترگ در جنوب و مرکز ایران بنا نهادند و بسیاری از سجایای اخلاقی این جامعه بخصوص عرق وطن دوستی و شجاعت و بیگانه ستیزی آنان موجب شد که از نظر سیاست قدرت و اهمیت والایی داشته باشد. تا جایی که در زمان قاجاریه قسمت زیادی از حکومت فارس و اصفهان را به ایلخانی قشقایی محول نمودند. ایل قشقایی در مدت کوتاهی توانست نام خود را به اعتلا بکشاند و شهرت و اعتبار ویژه ای کسب کند. چون دولتهای گذشته به جنگاورانی نیاز داشتند که در هنگام لزوم از وجودشان استفاده کنند و قشقایها از همان رادمردانی بودند که در راه دین و وطن همیشه سر و جان می باختند. با وجود اینکه نوشتههای متقن بسیار کم داریم، تاریخ مبارزات این قوم در صحنه تاریخ ایران روشن بوده است اما از آنجایی که نام ایل قشقایی همیشه برای خواسته های شوم استعمارگران به عنوان یک عامل باز دارنده بوده، شوکت و اقتدار و فداکاریهایشان در گذشته را میتوان از ترس و واهمه بیگانگان ثابت کرد. از سخنان محمدرضا شاه به روزولت: " آنها (قشقایها) حق ندارند در کشور من زندگی کنند."

از سخنان چرچیل به روزولت: " به این قشقایهای لعنتی نمیتوان اعتماد کرد، آنها در جنگ جهانی اول و دوم پدر ما را درآوردند. " سادچیک اف، سفیر روس: " چرا قبل از اینکه کار پیشه وری را یکسره نمایید قشقایها را متلاشی نمیکند؟ " شاه پاسخ میدهد: " چون قشقایها وطن پرستان واقعی هستند و هیچ گاه دل از وطن نمیکند! "

واژه قشقایی

صاحب نظران معانی و تعابیر مختلف و گوناگونی را در معنی قشقایی به شرح زیر ارائه داده اند:

- ۱- {قشقه} به معنی اسب پیشانی سفید که بایستی " قشقه آتلی (کسی که دارای اسب پیشانی سفید است) میشود.
- ۲- {قاشقا} به معنی جسور و بیباک که واژه ای از یکی است که معلوم نیست " بی " آخر کلمه چه معنی میدهد.

- ۳- { قاچ قا یا یا } به معنی فرار کن به سوی صخره که بیابست " قاچ قایالی " میشود.
- ۴- { قاچ قایی } به معنی فراری که بایستی " قاچقینتی یا قاچار " نام میگرفت.
- ۵- { کاشغری } که باید " کاشغری " یا " قشقرلی " نامیده میشود.
- ۶- { قشقه ای } که ترکیب نا همگون ترکی و فارسی بوده و تحریف شده قشقای است.
- ۷- { قاش } یعنی محل نگهداری اسب و گوسفند و " قایی " یعنی محکم و غیرقابل فتح . بنابراین ققاشقای مکان و جایگاهی که غیرقابل فتح است.
- ۸- از نام گروهی به نام قشقای که تا سال ۱۹۴۵ میلادی در شمال قفقاز زندگی میکردند.
- ۹- " قاشقای " از مصدر " قاچماق " به معنی فرر کردن است و معتقدند که این قوم از آذربایجان یا عراق عجم فرار کرده و به فارس آمده اند .
- ۱۰- کلمه قشقای از نام رودخانه ای به نام قشقه (قشقه دریا) در ازبکستان و نام دهکده ای در جنوب شرقی بستان آباد آذربایجان ایران گرفته شده است.
- ۱۱- قاش به معنی ابرو و قای نام یکی از طوایف قدیم ترکان یعنی طایفه قایی که بالا و صدرنشین است.
- به عقیده یکی از مولفین کتابهای ترکی (اسدالله مردانی رحیمی) کلمه " قشقای " در اصل " قاچقایی " بوده که حرف " چ " به " ش " تبدیل شده است و اصل کلمه از دو قسمت " قاچ " و " قایی " ترکیب گشته که " قایی " یکی از طوایف ۲۴ گانه ترکان قدیم دنیا بوده و معنی آن " محکم و نفوذناپذیرگ است کلمه " قاچ " هم در ترکی از مصدر قاچماق به معنی دویدن است بنابراین " قاچ " به معنی بدو (حرکت کن) و فعل امر است که در اینجا به جای صفت فاعلی استفاده شده است.
- مثالی دیگر: " وور اغول دایی یا باخماز " که یک ضرب المثل ترکی است و معنی آن چنین میشود که: جوان رزمنده و جنگجو به دایی خود نگاه نمی کند.
- همان طور که میبینید در این مثال هم با وجودیکه وور فعل امر است و معنی آن بزن میباشد یا بجنگ یا بکش. در معنی ووران به معنی بزن بهادر و جنگجو استفاده شده است. بنابراین کلمه قاچ به معنی " قاچاق " یعنی دونده، چابک و سریع است. و قاچقایی=قشقای=قاشقای یعنی طایفه قایی که چابک و سریع و دونده باشد.
- قشقای به شکلهای زیر در کتب و منابع مختل آمده است.
- کشکای، کشوای، کشقای، کشکایی، کشلی، کشانلی، کوشانلو، کوشانی، کشانی، قالی، قاییق، قاییت، قایین، قای، کایی، کایین قم، کای، کابیت، شای، شایی، شایلو، شاهینلو، داداکایی، (دده که یی)، آقایی (آقایی) و ساک کایی (ساغ قایی) .

نزدیکی زبان قشقای ها و آذربایجانی ها

در یک تقسیم بندی کلی می شود که ملل ترک زبان دنیا را به سه گروه تقسیم کرد. ترکان شرقی، ترکان شمالی و ترکان غربی (اوغوزها) ترکان ترکیه، ترکان ترکمنستان و ایران همگی از ترکان غربی یا ترکی اوغوز به شمار می رود.

بنابراین قشقای ها که از ترکان ایران می باشند، زبانشان با زبان آذربایجان ارتباط تنگاتنگ دارد. از جمله زبان شناسانی که به این مسئله پی برده و مطلبی در این مورد نوشته اند " سیسیل ادوارد " در کتاب " قالی ایران " چنین می نویسد: زبان آنها (قشقای ها) نوعی زبان ترکی شبیه ترکی آذربایجانی است. هر کس به زبان ترکی **استنبالولی** آشنا باشد، به سهولت می تواند با آنها گفتگو کند. اصول اخلاقی را محترم می شمردند و از لحاظ امانت و دوستی بر مردم عادی ایران برتری دارند... .

قشقای ها که پیشرفته ترین ایلات فارس به شمار می روند، بهترین ایل قالیباف را در این استان نیز تشکیل می دهند. هم اینها هستند که قالیچه های معروف ترک شیراز را که (بعضی اوقات در کشورهای مغرب زمین آنها را مکه شیراز می نامند)، می بافند. قشقای ها و آذربایجانی ها نه تنها از نظر زبان و لهجه های مختلف ترکی به هم نزدیکند، بلکه از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و مسائل اخلاقی نیز وجوه مشترک قابل ملاحظه ای دارند.

نقش و نقش پردازی آنها در دستباف ها، موسیقی، در داستان و ادبیات، وضع رنگها، چهره ها و ساختار فیزیکی آنها و... نشان از ارتباطات قومی و فرهنگی آنها دارد.

آهنگ های گرایلی، باش گرایلی، شاه ختایی، کوراوغلو، ساللنما، غریب و صنم، خسته قاسیم، زارینجی (مربوط به داستان طاهر میرزا و زهره) و... همه از آهنگ های مشترک آذربایجان و قشقای است.

همچنین داستانهای غریب و صنم، کوراوغلو، زهره و طاهر میرزا، کرم و اصلی، حیدربگ و سمنبر و... از داستانهای مشترک آنهاست.

در بین قشقای ها ایلات، طوایف و تیره های مختلفی وجود دارد که نشان دهنده این است که تعدادی از آنها از آذربایجان آمده اند. این طوایف و ایلات عبارتند از بیگدلی، بیات، افشار (رحیمی ها)، ایمور (فارسیمدان ها)، شاملو، موصلو، قوتیلو، قجرلی (قاجار)، ایگدیر (ایغدیر) و... سروده هایی نیز وجود دارند که گروهی از قشقای ها از تبریز آمده اند:

بوئل گئدر تبریزه قناتی ریزه ریزه

خدام بیر بول وئر بیزه بیز گئدک اولکه میزه

تبریز اوستو گونئی دیر شیشه لر دولو مئی دیر

یاریمدان ناماگلمیش تام آرزی - گیئی دیر

و نیز در شعرهای دیگر که مشخص می شود که گروهی از آنها از " دربند " آمده اند. با این حال نمی توان گفت که همه ایلات و طوایف و تیره های قشقای از آذربایجان به فارس آمده اند؛ وجود شهرها و روستاهای فراوان در فارس که ریشه لغوی آنها ترکی است، حکایت از این دارد که بسیاری از اقوام ترک، بخصوص تیره ها و طوایف زیادی از قشقای ها قبل از اسلام نیز در فارس بوده اند؛ بعضی از این شهرها و روستاها عبارتند از: یاسوج، قیر، سمیرم، اقلید، هرمزگان (هنجان) و سوپورگان (اسفرجان)، چیغا (صغار)، کوار، بیرم و... به طور مثال:

یاسوج: اصل این کلمه " یاستی اوج " است و به معنی تیر نوک پهن است که به اختصار آن را " یاسیج " می گویند و اهالی تیز پاسیج تلفظ می کنند.

قیر: نام شهری از شهرستان فیروزآباد فارس است. و قیر در لغت ترکی، اولاً به معنی دشت و صحرای مسطح است و شهر قیر هم در کنار دشتی مسطح قرار گرفته است.

سوموروم (سمیرم): ترکان قشقای، سمیرم را " سوموروم " می گویند که از فعل " سومورمک " به معنی تصرف کردن، اشغال کردن و نیز به معنی لاجرحه سرکشیدن می باشد. این نام بی ارتباط با کلمه " سومریها " نیست و مثال های دیگر... .

حضور قوم قایی یا شایی در استان فارس:

در کتاب " مقدمه ای بر شناخت ایل ها و عشایر " نویسنده در بخش سازمان سیاسی ایل ها و عشایر ایران می نویسد: در ساختار ایل قشقای، مجموعه ایل پیرامون دودمان پدر تبار " شاهی لو " متحد شده که نیای آن امیرقازی شاهی لو نام داشته است. در کتاب سالهای بحران (خاطرات محمد ناصر صولت قشقای) چنین آمده است. هویت مشخص ایل قشقای از اواخر دوران صفویه و از اوایل سلطنت قاجاریه آغاز می شود. نام ایل قشقای از زمانی به عنوان یک واحد سیاسی - اجتماعی و یک نیروی متحد وارد تاریخ می شود که امیر غازی شاهلو قشقای، گروههایی متعدد از ترکان را در ایل خود جمع و بر آنها ریاست کرد. در حقیقت، وی نخستین ایلخان قشقای می باشد که نامش در تاریخ ثبت است. قدیمی ترین سندی که نام قشقای را دربر دارد کتاب جوامع التواریخ خسی (سالهای ۸۵۷-۸۵۵ ه.ق) در شرح احوال شاهزادگان تیموری است. اما ابن بطوطه جهانگرد مغربی سده هشتم در مسافرت از اصفهان به شیراز در سال (۷۸۲ ه.ق) می نویسد: از یزد خاص (ایزخواست کنونی) از راه دشتروم (حدود ۱۰ کیلومتری یاسوج به ما بامیدان به همین نام) که مسکن ترکهاست به پایین رفتم. وی در سفر به شیراز، محل اسکان ترکها را در مابین (نام یکی از روستاهای قدیمی بیضای فارس) نوشته که قبلاً به نام مائین راجرد یا باغ ایلخانی معروف بوده است . همچنین ابن بطوطه به حضور قوم قشقای در لارستان و ضنج در سال ۷۳۵ ه.ق و همچنین در گندمان سمیرم در سال ۸۵۵ ه.ق اشاره کرده است.

تاریخ باشکوه قشقای حکایت از جنگ های گسترده دلاورمردان و شیرزنان این ایل بر علیه بیگانگان دارد که به سه مورد آن مختصراً اشاره می کنم.

قیام ایل های قشقای بر ضد انگلیسی ها در بندر عباس: در سال ۱۲۷۱ ه.ق برای سرکوبی شیخ مسقطی و شیخ عبدالرحمن قشمی، مویدالدوله با سپاهیان قشقای و با یک عراده توپ به فارس حرکت کرد، پس از دو روز محمدعلیخان قشقای بافوج سرباز دنبال نصرالله خان روانه شد. آنان چند برج قلعه را متصرف شدند و بندرعباس را به تصرف درآوردند.

مبارزه ایلهای قشقای با انگلیسی ها در بوشهر: در سال ۱۲۷۳ ه.ق سپاه انگلیس با کشتی های بادی و آتشی در خور بوشهر آماده ی جنگ شدند. محمدقلی خان قشقای (ایل بیگی فارس) و سرتیب لطفعلی خان قشقای با فوج قشقای و ۲۰۰۰ سوار قشقای در ۴ عراده توپ روانه ی دشت شدند. پس از زد و خورد شدید، بوشهر به تصرف انگلیسی ها درآمد.

انگلیسی ها در حال عقب نشینی بودند. ایلخانی از پنیروک برازجان تافته، از جناحی دیگر به سپاه انگلیس شبیه خون زد. سواران قشقای که بی باکتر بودند، به همراه محمدقلی خان قشقای یورش برده، چند نفر از سواره نظام های انگلیسی را کشته و به چابکی

بازگشتند. افواج سربازان (عرب، قشقایی، شیرازی، به ویژه قراگوزلو و توپچیان ایرانی) چون دلاوری سواران قشقایی و ایلیخان را دیدند، بی محابا بر لشکر انگلیس تاختند.

حمله قشون انگلیس به فیروزآباد فارس علیه ایلهای قشقایی:... کلنل آرتن با قشون فراوان خود به حوالی فیروزآباد رسید و سردار عشایر (صولت الدوله)، سهراب خان " ثانی " (پسر بهادرخان پسر سهراب خان، پسر مصطفی قلی خان قشقایی) را با ۴۰۰۰ نفر به (خواجه ای) که در سمت شمال فیروزآباد است، فرستاد، اما بیشتر آنها به مرض آنفولانزا مبتلا و عده ای کم سالم ماندند. سهراب خان ثانی قشقایی به سردار عشایر (صولت الدوله) نوشت: ... فعلا در ابراهیم آباد توقف کرده ایم و یک عده از مجاهدان از طایفه فارسیمدان تحت ریاست **ایازبیک** " شیبانی " در جناح راست در برابر آنها " قشون کلنل آرتن " بود. دشمن حمله را آغاز و ازبیک آنها را تا زنجیران تعقیب کرد و ۷۰۰۰ فشنگ و ۲۰ قبضه تفنگ و یک قبضه شمشیر شکسته صاحب منصب انگلیسی به غنیمت آوردند...

الیاس خان بلو و اسماعیل خان نمدی و کیامرث جرکانلو و محمدآقا کشکولی شیبخون زدند و پیشرفتهایی ایجاد شد، اما از ۴۰۰۰ نفر امروز فقط ۱۷ نفر سلامت است و باقی همه ناخوش هستند. پنجم شعبان (۱۳۳۷ ه.ق) ناصرخان (پسر صولت الدوله به شیراز آمد و شب هنگام وارد باغ ایالتی شد و در جوار فرمانروا تحصن یافت. **غروه** ذیقعه (۱۳۳۷ ه.ق) ناصرخان قشقایی، پس از دادن ۵۰۰۰ تومان به فرمانروا، اجازه مرخصی گرفت و رفت سرانجام صولت الدوله با یک معاهده ۷ ماده ای به جنگ با انگلیسی ها پایان داد و سردار احتشام را به ایل خانی قشقایی پذیرفت. محمدناصر صولت قشقایی فرزند اسماعیل خان صولت الدوله (متولد ۱۲۷۸ شمسی و متوفی بهمن ماه ۱۳۶۲ شمسی) در آمریکا به خاک سپرده شد.

دستباف های مردم ایل قشقایی:

" قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبایی است که با بافنده آن، مانند شاعر جمال طبیعت را ترجمه و بصورت شیئی زیبا درآورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است. "

خوشک قشقایی از همان فرش هایی است که رقیب و نظیر نداشته است. زیبایی نقشها، خوش آیندی طرح ها، ظرافت گره ها، چشم گیری و پایداری رنگها و نقش زیبا و بیش از همه حالت خیال انگیز و مرموز بافته ها، این ایل را صدرنشین هنرهای سنتی کرده است.

شفافیت و تنوع و طراوت کلاف هایی که از پاتیل های کوچک چادرنشینان قشقایی بیرون می آید، بیش از هر عامل موجب شهرت فرش هایشان شده است. رنگدانه هایی چون خوش، روناس، بلوط، پوست سبز گردو، پوست لیمو، نیل، پوست انار، گندل، جاشیر، برگ مو، مازو، کاه، اسپرک، پوست پیاز، که اغلب در مسیر ایلات یافت می شوند به عنوان مواد رنگ کننده مورد استفاده قرار می گیرند. فرش قشقایی سه ویژگی عمده و ممتاز دارد:

طرحهای متنوع و زیبا، رنگ های خیره کننده و هماهنگ ظرافت بافت مداوم آن. همچنین از جمله دست باف های دیگر می توان به گبه، جاجیم، دست بافهای سوزنی (جوال، نمکدان، تیروان، جاسفره ای، آبکش، چنته، خوابگاه (مفرش)، سفره نان پزی و...) نمد و لوازم نمدین و... اشاره کرد که در اینجا از توصیف آنها خودداری می کنم. شاید وقتی دیگر... .

لباس قشقایی:

نمونه ای از هنر ماندگار این ایل است که در نمایشگاه لباس کانادا مقام اول را بدست آورده است.

لباس زنان ایل قشقایی:

لباس زنان قشقایی با توجه به موقعیت زندگی شبانی و کوچ دایم و رعایت مسایل ایمنی و حجاب شامل قسمتهای زیر است:

چارقد: یا لچک (روسری) پارچه ظریف و نازکی است که به شکل خاصی می دوزند و به عنوان روسری استفاده می کنند. دو طرف چارقد بوسیله سنجاقی در زیر گلو به هم وصل می شود این سنجاق بستگی به وضع مالی افراد دارد، ممکن است سنجاق طلا همراه با آویزه هایی از جواهرات و یا بصورت ساده از نوع سنجاق های معمولی که تعدادی مهره ریز عقیق، یا دیگر سنگها را همراه دارد.

دستمال سر: دستمال یا (اشارپ) پارچه ابریشمی چهارگوش است که در جهت یکی از قطره های آن به عرض ۲۰ سانتی متر تا کرده و از قسمت بالای پیشانی به سمت عقب رفته و در پشت سر گره می خورد و در انتهای آن از دو طرف شانه به روی سینه می افتد و در جلوی آن یعنی بالای پیشانی به وسیله سنجاق یا گل طلا به چارقد اتصال پیدا می کند. دستمال را در تبریز می بافند. و نقشهایی مثل هفت رنگ، کلاغی، ترمه گل، بوته قبادخانی و غیره دارند.

کلاهچه: کلاه کوچکی است که از پارچه ضخیم دوخته شده و قسمت های زیادی از سر را می پوشاند و به وسیله نخ باریکی که از زیر گلو عبور داده می شود در طرف دیگر سر به کلاهچه دگمه می شود تا بطور کلی در سر قرار بگیرد.

پیراهن زنانه: پیراهن به عنوان یک پوشش از پارچه ای نسبتاً ضخیم و در عین حال دارای ظرافت و لطافت بوده و بر طبق مدل معمولی در ایل آن را برش داده می دوزند. جنس پارچه ارتباط تنگاتنگ با درآمد افراد و رنگ و طرح آن به سن افراد بستگی دارد. معمولاً کودکان و جوانان، رنگهای روشن و گلدار و زنان بیوه یا عزادار از رنگهای مشکی و سورمه ای استفاده می کنند. پیراهن زنان ایل بلند و تا زیر زانو ادامه داشته و یقه آن کاملاً بسته است.

در دو طرف راست و چپ در چاک از پایین تا نزدیک کمر باز می شود که موجب آزاد بودن لباس بوده و زنان با پوشیدن آن بتوانند به راحتی حرکت و فعالیت نمایند. آستین پیراهن تا مچ دست ادامه داشته و جلو آن را به صورت کشباف درآورند تا مزاحم کار و تحرک نشود.

دامن: زیر جامه دامن که عده ای آن را دامن چین دار می نامند، در گذشته دامن کوتاه و گشادی بوده که زنان از روی شلوار می پوشیدند. اما امروز مهم ترین بخش از لباس یک زن قشقایی است که چون بلند می دوزند و به تعداد زیاد می پوشند، احتیاجی به شلوار ندارند.

آرخالیق زنانه: آرخالیق را به عنوان لباس گرم می پوشند اما چون پوشش زیبا و محافظ بوده، موجب وقار و سنگینی لباس است. در اغلب فصول سال از آن استفاده می کنند. دوخت و برش آرخالیق احتیاج به تخصص دارد. بنابراین تعداد دوزندگان این لباس در ایل بسیار اندک اند. پارچه ای که برای آرخالیق استفاده می شود ضخیم بوده و از انواع پارچه های گران قیمت مثل ترمه، **زربافت** و

مخمل گلدار می باشد. آرخالیق زنان دارای آستری از پارچه های ظریف و معمولاً از چیت های گلدار می باشد. بلندی آرخالیق، زیاد نیست فقط تا کمر ادامه دارد. آرخالیق، آستینهای بلندی دارد و زائده ای بع اندازه کف دست و به شکل سه گوش که پشت دست را می پوشاند. آستر آرخالیق، جیب دارد و محل نگهداری لوازم ضروری است. آرخالیق را با حاشیه های زردوزی و منجوق دوزی شده تزیین می کنند. رنگ آرخالیق در زنان مسن تیره و بدون تزیینات است.

لباس مردان

کلاه دوگوش: کلاه دوگوشی که از جنس کرک بز بوده و حدود ۵۰ سال است، در میان مردم ایل قشقایی رایج شده است.

آرخالیق مردانه: لباس بلندی است که مردان ایل روی پیراهن می پوشند و به منزله لباس اصلی است. آرخالیق از پارچه ضخیم و با رنگهای متناسب با سن افراد دوخته می شود.

این لباس دارای آستین های بلند است که تا روی دست ادامه دارد. در طرفین آن دو چاک است که تا کمر ادامه داشته، موجب آزاد بودن لباس و آسان بودن تحرک و جست و خیز آنان است.

شال: شال از سه تا چهار متر پارچه دبیت قهوه ای رنگ یا چلوار سفید تقریباً بصورت سه گوش دوخته می شود؛ که در جهت ضلع بلندتر تا کرده از روی آرخالیق به دور کمر بپیچند، بطوریکه یک سر آن در زیر و سر دیگر آن در قسمت جلو و روی شال گره می خورد. پوشیدن شال موجب می شود مهره های کمر که بیش از سایر قسمت های بدن جابه جا شده و تحت فشار قرار می گیرد، صدمه نبینند.

شلوار مردانه: شلواری که مردان قشقایی می پوشیدند با شلوارهای فعلی نه تنها از نظر دوخت و فرم آن بلکه از حیث جنس پارچه نیز متفاوت است. آنها شلوار را زیر آرخالیق که تا ساق پا بلندی دارد می پوشند و جز پاچه های آن بقیه قسمت ها در دید مردم نیست. بنابراین احتیاجی به داشتن فرم زیبا و انواع جیب ها و یا کمر بند و غیره ندارد. همانند شلوارهای کردی از پارچه ای به نسبت ضخیم، به صورت ساده ولی گشادی می دوزند. منتهی چون فعالیت های مردان ایلی زیاد است نایستی دست و پاگیر باشد. به همین جهت ساق شلوار را تنگ تر می دوزند و گاهی در میان خوانین مرسوم بود در مچ پا دکمه بگذارند که هنگام راه رفتن مزاحمت ایجاد نکند.

پاپوش مردانه: پاپوش مردان ایل قشقایی ملکی (نوعی گیوه) است که متناسب با موقعیت جغرافیایی و آب و هوایی در نوع مختلف تهیه می شود. در فصل زمستان که زمین مرطوب است از ملکی هایی استفاده می کنند که ملکی های تخت پارچه ای یا " شیوه ای " نامیده می شوند. این پاپوش سبک و راحت است و برای استحکام بیشتر، روشی خاص در دوخت آن بکار می برند. ملکی ظریف و خوش دوخت در آباده و در بعضی شهرهای فارس تهیه می شود. دوام ملکی از کفش های چرمی و لاستیکی به مراتب بیشتر است.

پاپیج: در گذشته پوشیدن جوراب در میان ایل قشقایی مرسوم نبود و برای حفاظت از پا ضربه ها و صدمات حاصل از عبور از میان خارستان ها و سنگلاخ ها و جلوگیری از سرما از پاپیج استفاده می کردند.

چقه و زنهاره: چقه پوششی است تزینی که مردان ایل به جای آرخالیق روی پیراهن می پوشند. چون علاوه بر پوشش بدن لباسی زیبا و جالب است. چقه از نخ های پشمی یکرنگ و بسیار ظریف بافته می شود و از نظر قیمت هم بسیار گران تمام می شود. رنگ چقه معمولاً کرم یا قهوه ای کمرنگ است. این لباس را مردان میانسال و جوانان شیک پوش می پوشند و بر آن زنهاره می بندند. زنهاره از نخ های پشمی ظریف و رنگارنگ است که بطرز جالبی می بافند و گمپله هایی دارد که بر زیبایی آن می افزاید. زنهاره از پشت شانۀ و زیر بغل عبور کرده و آویزه های آن در قسمت پشت بر بالای کمر قرار می گیرد. چقه و زنهاره را اغلب در عروسیها می پوشند و در مراسم چوب بازی شرکت می کنند. چون دامن های چقه بلند است و تا روی پا ادامه دارد ضربه گیر خوبی است و پا را از ضربات چوب مصون می دارد. جوانان ایلی در جشن ها و مجالس این لباس را می پوشند و تفنگ بر دوش سوار اسب شده و در مسابقه اسب سواری و تیراندازی شرکت می کنند.

منابع:

- ۱- کوچ با عشق شقایق
- ۲- آتالار سوزو
- ۳- زبان ترکی قشقایی
- ۴- یارپاق
- منوچهر کیانی
- اسدالله مردانی رحیمی
- اسدالله مردانی رحیمی
- تیمور گردانی

ضرب المثلها چشم و چراغ ایل ماست

آتالار سوزو، ائلمیز گوزو: ضرب المثلها چشم و چراغ ایل و تبارمان است.
آتا اولمایان آتا قدرینی بیلمز: تا پدر نشوی، نمی توانی قدر پدر را بفهمی.
آتام اولوموندن قورخمورام، کی اولوم قاپیمی تانییا: از مرگ پدرم واهمه ای ندارم اما می ترسم که مرگ در خانه ام را بشناسد.
آتلی اینان پیاداینگ یولدا اشلیغی اولماز: سواره و پیاده نمی توانند با هم دوست و همراه باشند.
آتلی پیادادان خبری یوخ، توخ آجدان: سواره از پیاده خبر ندارد و سیر از گرسنه.
یومورتا قیرخیر: از تخم مرغ مو می تراشد (بسیار خسیس است).
آشنا آشنا، گلدی اوجاق باشینا: گدا را رو بدهی صاحب خانه می شود.
اجله باج وئرمئز: به اجل باج نمی دهد. (بسیار شجاع و پردل است)
اصلینی ایتیره ن حارام زادادیر: کسی که به اصالت ذاتی و فرهنگی خود بی احترامی می کند حرامزاده است.
بیرینه باخ فیکیر ائد، بیرینه باخ شوکور ائد: به یکی نگاه کن و بیا ندیش و از او عبرت بگیر و به دیگری نگاه کن و شکر خدا را به جا آر.
خجالت دوشمنینگ اولسون: خجالت از آن دشمن تو باد.
دونیا باغلاما: به دنیا و مادیات دل میند.

سویدا چئینیر ایچیر: آب را میجود و بعد می بلعد. (بسیار وسواس است)
شادلیغیدان، شیدلیک ائدیر: از شادی در پوست خود نمی گنجد.
شاپالاق اینان اوزومو قیزاردیرام: با سیلی صورتم را سرخ نگه می دارم.
طی دان سنرا دوموله: بعد از ۱۳ عیدت مبارک.
شانسیم اولسایدی، آدیمی قویاردیلار، شانسعلی: اگر شانس داشتم اسمم را شانسعلی می گذاشتند.
شریکلیک خوب اولسایدی، تاری اوزونه قازاناردی: اگر شرکت و مشارکت در اموال کار خوبی بود خداوند برای خود شریکی می آفرید.
شمشیر یاراسی خوب اولار، دیل یاراسی خوب اولماز: زخم شمشیر التیام می یابد، اما زخم زبان هرگز.
شئر کجا بئشه دن چیخدی، اورکک - دیش یوخدور: شیر که از بیشه درآمدند نر و ماده ندارد. (زنان نیز مانند مردان می توانند شجاع و غیور باشند.)
پئس پئسی بولار، سو چوقورو: همان طوریکه آب در هنگام حرکت گودال را پیدا می کند، آدم بد و نالایق هم رفیق خود را پیدا می کند.
تا سن گئدنگ مال بولانگ، قوجا قیزی نی ساتیب دیر: تا تو بروی و مال و ثروت به دست بیاوری پیرمرد دختر خود را شوهر داده است.
دره بیابان اولده تیلکه بی: به واسطه سوت و کورشدن دره روباه رئیس می شود.
چوخ بیلن تئز قوجالار: آدم داناتر از دیگران پیرتر می شود.
دلی قیزی واری کسدن یئی تراره گئدر: دختر دیوانه از همه بهتر شوهر می کند.
دوزتمه دوزه دیر: سخنان ساختگی و دروغین تحویل می دهد. (تهمت می زند.)
دیلیم الیندن بلایا دوشدوم: از دست زبانم به بلا افتادم.
سو اینان سوعان بیلیمیر: آب را از پیاز تشخیص نمی دهد.
سو، بیر یئرده قالاندا قوخار: آب که یکجا بماند، می گندد.
سودو خراب دیر: شیرش پاک نیست. (شیر پاک نخورده)
سیغیر گئدمه ینده، جیی نی گوتور: وقتی که گاو ناتوان شد و نتوانست راه برود اقلأ گاو آهن را از گردنش بردار.
سئل اینن گلن، یئل اینن گئدر: آنچه بوسیله سیلاب آمده، بوسیله باد می رود. (باذآورده را باد می برد.)
سییاستده آتا - بابا یوخ: سیاست پدر و مادر ندارد.